



## نقش تمدنی انقلاب‌ها نگاهی به انقلاب‌های بزرگ دنیا

دکتر سیدمجید امامی

من بحث را با جمله‌ای از «ژانیر» شروع می‌کنم؛ وی می‌گوید: «این جهان‌نو در پی چهار انقلاب علمی، سیاسی، فرهنگی و فنی تجلی یافت» اصل تحقق و تولد مصداقی دنیای مدرن به انقلاب تشبیه شده است و این به خصیلت ساختارشکن و سنت‌برانداز تحولات قرن ۱۸ مربوط می‌شود. انقلاب در لغت به معنی زیر و رو شدن یا پشت و رو شدن است و در آغاز از اصطلاحات علم اخترشناسی بود و در معنای چرخش دورانی افلاک و بازگشت ستارگان به جای اول به کار می‌رفت. فلاسفه و فقها «انقلاب» را این‌گونه بیان می‌نمایند که در انقلاب باید ذات و ماهیت یک شیء لزوماً

فوریه و کنت دوسن سیمون- در دوران امپراتوری و دوره‌ی بازگشت سلطنت در فرانسه سر برآوردند. این اندیشه‌وران نسبت به انقلاب، دیدگاهی به شدت انتقادی داشتند از ممرات انقلاب فرانسه نهادینه شدن بورژوازی بود که کشمکش طبقاتی به وجود آورد به این ترتیب این مبارزه‌ی طبقاتی - که به اصطلاح‌هایی وصف می‌شود که به نظر می‌آید مارکس را در سطور آغازین بیانیه‌ی حزب کمونیست تحت تأثیر قرار داده باشد- باعث و بانی آن چیزی است که به نظر «گیزو» ممتازترین ویژگی تمدن اروپایی یعنی تکثرگرایی است ایشان در این مورد می‌گویند: «گونه‌گون، آشفتگی، پراشوب» در این جا همه‌ی شکل‌ها، همه‌ی اصول سازمان اجتماعی، همزیستی دارند؛ نیروهای لاهوتی و ناسوتی؛ عناصر دینی، سلطنتی، اشرافی، دموکراتیک؛ همه‌ی نظم‌ها، همه‌ی سامانه‌های اجتماعی در هم می‌آمیزد و در هم تأثیر می‌گذارند. درجات بی‌پایان از آزادی، ثروت و نفوذ وجود دارد.»

### آمریکا، انقلاب یا استقلال

در مورد آمریکا که بعضی در مورد آن معتقد به انقلاب هستند، دو ویژگی وجود دارد، یکی این که هیچ وقت در خود آمریکا، جنگ خارجی یعنی حمله یک نیروی خارج از آمریکا به جغرافیای آمریکا اتفاق نیفتاده است و تنها جنگ داخلی رخ داده است. دوم این که هیچ وقت در آن انقلاب اتفاق نیفتاده است.

در واقع اتفاقی که به واسطه امثال جرج واشنگتن<sup>۳</sup> و تامس جفرسون رخ داد اتحاد آمریکا بود و بیانیه استقلال و کتاب «فدرالیست» که به نامه‌های جفرسون معروف است؛ بسیار بسیار نشان دهنده نقش تمدنی آن است. البته ایده تمدن‌سازانه از همان ابتدا در مهاجران به آمریکا هست، مهاجران به آمریکا از همان ابتدا دنبال تمدنی هستند که مولفه‌هایش را از مدرنیته گرفته است اما نمی‌تواند بر اما و اگرهایی که مدرنیته اروپایی ایراد می‌کند و ایجاد می‌کند متوقف بشود.

طبق آنچه که در نامه‌های توماس جفرسون - که از بنیان‌گزاران آمریکای جدید و سومین رئیس جمهوری آمریکا بود- هم آمده، این‌ها از ابتدای مهاجرت و بعد از جنگ‌های استقلال و قانون اساسی حرفشان این است که آمریکا ناجی جهان غربی است. اما به‌طور مشخص نامه‌های طرفداران دولت فدرال که در اثنای جنگ‌های داخلی تنظیم شده بود، به نظر برخی اندیشمندان «بهترین تفسیر روی اصول دولت که تا آن زمان در تمدن غرب نوشته شده»، بود. برای فیلسوف قرن نوزدهم انگلیس، جان استوارت میل «فدرالیست» - مجموعه‌ای از ۸۵ مبحث کوتاه که معمولاً چنین نامیده می‌شود - «مؤثرترین رساله‌ای که ما درباره دولت فدرال در اختیار داریم»، بود. «توکویل»<sup>۴</sup> جامعه‌شناس و مفسر سیاسی موشکاف فرانسوی، در نوشته‌ای در ۱۸۳۵ نظر خود را چنین ابراز داشت: «یک کتاب عالی که باید سیاستمداران همه کشورها با آن آشنا باشند.»

مورخین، حقوق‌دانان و متخصصین علوم سیاسی معاصر عموماً در این نکته اتفاق نظر دارند که فدرالیست مهمترین اثر فلسفه سیاسی و واقعیت‌گرایی دولتی است که تاکنون در ایالات متحده نوشته شده است. این اثر با جمهوری افلاطون، سیاست ارسطو و لویاتان توماس هابز<sup>۵</sup> مقایسه شده است. رهبران بسیاری از ملت‌های جدید در آمریکای لاتین، آسیا

عوض شده باشد لذا در فقه، انقلاب شیء از مطهرات است. در نگاه جامعه‌شناسان هرگونه جنبش اجتماعی - توده‌ای که به فرآیندهای عمده اصلاح یا دگرگونی اجتماعی بیانجامد، انقلاب نامیده می‌شود اما به معنای خاص سیاسی؛ شاید اولین و معروف‌ترین اثری که به ذهن هر طلبه علوم اجتماعی می‌آید، «کالبدشکافی چهارانقلاب» از برنتون باشد. انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین (انقلاب ۱۹۴۹) و نیکاراگوئه و حتی کوبا و الجزایر آیدل تایپ - نمونه ایده‌ال - انقلاب‌ها برای تأثیر تمدنی هستند. البته این بحثی است که نظریه‌های انقلاب بدان پرداخته و صعوبت نظری خاصی دارد.

باید دانست که ما در گذشته پیش از تکوین تمدن مدرن، تمدن‌های بزرگی داشته‌ایم ولی مفهومی به نام انقلاب نداشتیم. به واسطه ذات و معرفت‌شناسی که در انقلاب<sup>۶</sup> وجود دارد، می‌توان گفت که مدرنیته یک نسبت و یک تناسب درونی با انقلاب دارد، یعنی ما فکر می‌کنیم که یک مفهوم فراتمدنی به نام انقلاب وجود دارد که در مدرنیته هم محقق شده است ولی این طور نیست. اصلاً انقلاب و ذات انقلاب، با ذات مدرنیته عجین شده است، یعنی مدرنیته چون مستلزم فراروی و از جانکدگی از سنت‌های پیشین است، این امر بدون انقلاب و بدون تحول سراسری و دگرگونی شامل، محقق شدنی نیست.

### انقلاب فرانسه و مخالفانش

انقلاب فرانسه باعث می‌شود مدرنیته به یک تثبیت در واحد ملی برسد و تأثیر تمدنی این انقلاب، تأثیر جهانی گردد. این انقلاب به لحاظ تمدنی به قدری تأثیرگذار و الهام‌بخش است که اعلامیه بیانیه انقلاب فرانسه حدود ۲۰۰ سال بعد، منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد می‌شود، منشور حقوق بشری که از آن، بالغ بر ۱۵ کنوانسیون بین‌المللی استخراج شده است و این خود تأثیرات بسیار بالایی بر گسترش چتر مدرنیته در جهان داشته است، چه تأثیر تمدنی بالاتر از این می‌تواند باشد؟

با وجود این که بعد از انقلاب فرانسه، وضعیت هرج و مرج در فرانسه افزایش پیدا می‌کند، کشتار، ترور، قتل، خشونت و همه‌ی این‌ها رو به تزاید می‌گذارد، استبداد بیشتر می‌شود و تحولات اجتماعی فرانسه در واکنش طبیعی، شکل نفی سیاسی انقلاب را به خود می‌گیرد، تا جایی که «میستر» با باریک‌بینی تام بیان می‌دارد که «انقلاب فرانسه دارای کیفیتی اهریمنی است که آن را از هر چیزی که تاکنون دیده‌ایم یا هر چیزی که از این پس محتمل است بینیم متمایز می‌سازد». اما ۵۰ سال بعد، ۷۰ سال بعد کم‌کم ثمره‌های انقلاب مشاهده می‌شود.

باید گفت که این انقلاب صرفاً از سوی جناح راست (محافظه‌کاران فرانسه) مورد نقد قرار نگرفت. سال‌های پس از ۱۸۱۵، تأثیر «انقلاب دوگانه» را به نحو فزاینده‌ای روشن ساخت. به پیروی از سرمشق بریتانیا، دیگر بخش‌های اروپای شمال غربی - به‌ویژه در فرانسه و آن چه در ۱۸۳۰ به‌صورت بلژیک در آمد - بر اثر گسترش کارخانه‌هایی که قادر به تولید انبوه کالاها بودند، دگرگون شدند.

این انقلاب امتیازها و سلسله‌مراتب فئودالی کهن را یکسره از میان برداشته بود و برابری حقوقی را به‌صورت نهادی بر جا کرده بود، تقسیم‌های طبقاتی ژرف همچنان بر جا بود، و در واقع به برکت وجود انقلاب صنعتی پهناورتر شده بود. نخستین اندیشه‌وران سوسیالیست - مهم‌تر از همه شارل

### دو نگاه

فوکو معتقد است انقلاب‌های واقعی انقلاب‌هایی هستند که فارغ از صورت‌بندی‌های صوری و سطحی سیاسی سعی می‌کنند که افق‌های زندگی یک جامعه را تعیین کنند و این افق به‌صورت انفجاری است

و آفریقا هنگامی که قانون اساسی خود را تهیه می‌کردند از نظرات موجود در آن بهره‌مند شده‌اند.

### انقلاب‌ها و استعداد تمدنی

حدوث انقلاب شاید خیلی سریع و دفعی باشد ولی انقلاب‌های واقعی آن انقلاب‌هایی هستند که میوه‌هایشان به آرامش و ظرف ۵۰ سال الی ۱۰۰ سال بعد از غرس و کاشته شدن‌شان، تازه به ثمر می‌نشینند، انقلاب فرانسه این گونه بود، انقلاب روسیه این گونه بود، انقلاب چین این گونه بود روسیه تأثیر تمدنی‌اش یک تأثیر ایدئولوژیک است، انقلاب چین به جهان دوم این باور را می‌دهد که او هم می‌تواند مثل جهان اول، مدرن باشد و انقلاب نیکاراگوئه به جهان سوم یک پیام دارد و آن این که ما می‌توانیم از لایه استعمار خارج بشویم و روی پای خودمان بایستیم و البته ثمره این انقلاب‌ها استقلال تمدنی نبوده است.

رهبران انقلاب نیکاراگوئه واقعا حرف‌هایی شبیه انقلاب ایران می‌زنند ولی نمی‌توانند مقاومت کنند، نمی‌توانند کارآمدی بالایی از خود نشان دهند و در دامان غرب فرو غلتیده می‌شوند. این مهم است که بتوان بعد از انقلاب، زندگی مردم را حداقل به اندازه‌ای که در زمان استعمارگران بوده است، اداره کرد. بعضی از این انقلاب‌ها واقعا نتوانسته‌اند به اندازه‌ی زمانی که کشورشان سمپات-هوادر- غرب بوده، کشور را اداره کنند. ما در یمن انقلاب داریم، در عراق هم انقلاب داریم. انقلابی که در عراق از ناحیه شیعیان رخ می‌دهد، ضد استعمار انگلستان بود که بعدها متأسفانه مورد سوء استفاده حزب بعث قرار می‌گیرد، این انقلاب‌ها همه داعیه‌ی تمدنی دارند ولی هیچ‌کدام نمی‌توانند این داعیه را به اثبات برسانند.

### قرن انقلاب تمدنی

در واقع مشهور و مرسوم است که مدرنیته در قرن ۱۸ محقق شده‌است و در قرن ۱۸ است که ما می‌توانیم از یک ساحت جدیدی به نام مدرنیته در ساحت تمدنی دفاع کنیم و اتفاقا در همین قرن ۱۸ هم هست که تحول صنعتی وصف انقلاب می‌گیرد، هر چند در انگلستان یک انقلاب سیاسی هم اتفاق می‌افتد ولی آن انقلاب صنعتی ریشه‌ای‌تر است. البته قرن بیستم را هم قرن انقلاب‌ها نامیده‌اند ولی این انقلاب‌ها سیاسی و خرد بوده‌اند.

در قرن ۱۸ ما انقلاب صنعتی را داریم که متاثر از تأثیرات اصحاب دایره المعارف، افزایش نفوذ و رشد علوم تجربی، اختراع و ساختن ماشین بخار و در خدمت انسان قرار گرفتن ماشین است. ماشین‌زمی که پیوند با سرمایه‌داری نوپا دارد. انقلاب فرانسه هم باز در قرن ۱۸ (۱۷۸۹) است.

در قرن ۱۸ آخرین دیوار پیش روی مدرنیته شکسته می‌شود و شاهد انقلاب فرانسه هستیم و آن دیوار، حکومت فردگرایانه و یا دسپوتیزم است. فوکو معتقد است انقلاب‌های واقعی انقلاب‌هایی هستند که فارغ از صورت‌بندی‌های صوری و سطحی سیاسی سعی می‌کنند که افق‌های زندگی یک جامعه را تعیین کنند و این افق به صورت انفجاری است. انقلاب فرانسه از این جهت فوق‌العاده ارزش و اهمیت پیدا می‌کند که انقلاب مهد مدرنیته بوده است. مونتسکیو در کتاب روح‌القوانین می‌گوید فرانسه زادگاه فلسفه مدرن و فلسفه دکارتی جدید است، فرانسه مهد اندیشه اجتماعی جدید است.

برای بررسی چرایی انقلاب در فرانسه باید «نامه‌های

ایرانی» مونتسکیو را خواند که بیشتر ناظر به وضعیت خود فرانسه است. در این کتاب ویژگی پادشاهی در فرانسه- در عین گرایشی که کتاب به مدرنیته دارد- مشاهده می‌شود.

البته اتفاق بزرگی که به قول کالینکوس در کتاب «درآمد تاریخی به نظریه اجتماعی» در فرانسه رخ می‌دهد و در اندیشمندان و متفکرین انقلاب فرانسه هم مشاهده می‌شود، نقش انقلاب و نقش آن خود انتقادی لازم برای تحقق آمال مدرنیته است.

البته این به این معنا نیست که همه مردم فرانسه و همه افکار عمومی فرانسه واقعا و آگاهانه موافق آن چیزی بودند که در انقلاب فرانسه ارائه می‌شد. نه! در انقلاب فرانسه یک انقلاب به معنای یک عمل جمعی ولو ناآگاهانه، واقعا اتفاق افتاد اما بر حول یک مفهوم مرکزی و یک دال مرکزی بود یعنی آزادی، برادری، برابری. لذا قبل و حتی بعد از انقلاب فرانسه ما شاهد تعمیق شکاف در صف اندیشمندان و انتلکتوئل‌ها در فرانسه هستیم، عده‌ای اندیشمند انقلابی‌اند و عده‌ای اندیشمند طرفدار وضع موجود و وضع قبلی و طرفدار حفظ ثبات و احیانا تحول آرام در جامعه هستند که این‌ها بعدا به محافظه‌کار مشهور شدند. موسسین محافظه‌کاری و کانزرواتیسم این تحول بزرگ در مدرنیته را با این سرعت بالا نمی‌توانند بپذیرند، در حالی که ایشان مخالف مدرنیته هم نیستند. پس از این‌جا می‌توان این نکته را گفت که درست است انقلاب پیوند عمیقی با مدرنیته دارد ولی از همان قرن ۱۸ عده‌ای مخالف این ذات تحول‌پذیر دفعی مدرنیته بودند و معتقد بودند انقلاب بعدها برای مدرنیته خطر ایجاد می‌کند. کما این که در قرن بیستم خودشان آمدند مدیریت کردند یعنی در قرن بیستم دیگر انقلاب نمی‌تواند مدرنیته را توسعه بدهد، بلکه انقلاب‌ها به ضد مدرنیته تبدیل می‌شوند مثل انقلاب اسلامی ایران.

این نکته مهم است که انقلاب یک تاریخ مصرف دارد، انقلاب مربوط به زمانی است که قرار است اندیشه‌های جدید بدون رسوخ در عمیق‌ترین پایه‌های سنتی و فرهنگی جامعه، دائرمدار شود. لذا وقتی که انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، هر چند اندیشه‌هایی از آن ماندگار شد، ولی بعدها انقلاب فرانسه اصلا به ضد خودش تبدیل شد و در واقع سلطنت و پادشاهی در فرانسه بر پاشد و آن اندیشه روی سکه‌ی فلسفه و فرهنگ و جامعه ضرب می‌شود.

### سنت‌های انقلابی

نکته‌ای که در مورد تأثیر تمدنی انقلاب‌ها خیلی مهم است این است که انقلاب‌ها در تمدن غرب تا قبل از قرن ۱۹ کارکردشان در پس‌زدن سنت‌های مقاومت‌کننده که در مقابل اندیشه‌های مدرن می‌ایستادند، بوده است و از قرن ۱۹ است که با یک رکود و افت مواجه می‌شوند و بیش از همه در مفهوم انقلاب پرولتاریای مارکس و مارکسیست‌ها نفوذ پیدا می‌کند.

در قرن ۱۹ انقلاب تبدیل به عاملی برای ترمیم سرمایه‌داری می‌شود که بیش از این‌که خودش مهم باشد اسمش ترساننده‌است و اسمش اصلاح‌گر است.

در اوایل قرن بیستم، انقلاب پرولتاریا به ثمر نشست و در اکتبر ۱۹۱۷ شوروی یا امپراطوری تزار با انقلاب پرولتاریا مواجه شد ولی در همان انقلاب امثال لنین سعی می‌کردند این مفاهیم را حقه‌کنند به شوروی ۱۹۱۷. واقعا نه سیستم، سیستم کارگری بود، شوروی هنوز یک سیستم کشاورزی و سیستم

### دو نگاه

من فرق انقلاب‌های مارکسیستی را با انقلاب‌های آزادی‌بخش که بیشتر صبیغه ناسیونالیستی داشتند فقط در یک کلمه می‌دانم آن هم این که انقلاب‌های مارکسیستی به زعم خودشان دنبال یک گام به جلو رفتن در جامعه بودند ولی انقلاب‌های ناسیونالیستی بعضا دنبال یک گام به عقب در جامعه بودند

کلمه رولوشن - Revolution - ناظر به این که چه کسی متحول می شود نیست، اما اشاره ناظر بر این است که چه کسی متحول می شود. رولوشن به نفس تحول اصالت می بخشد ولی اشاره و تحول انفسی که ما می گوئیم به این که چه کسانی و چگونه متحول بشوند هم اشاره دارد. لذا ثوره خیلی عمیق تر از انقلاب است.

هیچ کدام از انقلاب ها قرن بیستم نیست که داعیه ای مثل داعیه انقلاب اسلامی داشته باشد؛ یعنی نه نگاه مارکسیستی داشته باشد و نه نگاه ناسیونالیستی، در عین حال افراط و تدریج و غرب ستیزی فلسفی برخی از نگرش های فلسفی اروپا را هم نداشته باشد و در عین حال شعار آن نه شرقی، نه غربی است. در واقع این یک امکان فلسفی و امکان معرفتی به انقلاب اسلامی می دهد که بتواند نوع سومی از انقلاب های قرن بیستم را رقم بزند که تأثیر تمدنی دیگری دارد. شاید انقلاب های مردمی اخیر در خاورمیانه به این الگو نزدیک باشد.

اگر تأثیر تمدنی انقلاب های قبلی هم سازی و ائتلاف و دنباله روی از غرب بود ثمره این انقلاب دیگر دنباله روی از غرب نیست بلکه در واقع آماده سازی یک تمدن جایگزین به جای تمدن غرب است که این را در اندیشه های امام و در اندیشه های رهبران انقلاب می شود پیدا کرد. یعنی انقلاب ایران برآیند حدود ۱۰۰ سال تلاش های تمدنی اندیشمندان پیداری اسلامی از سید جمال به بعد است.

این باید پژوهشگران را به سؤال و کنجکاو بیاندازد که چرا درست، انقلاب نداشتیم. انقلاب علت محدثه تمدن است ولی آن زمان، تمدن سازی می شد بدون انقلاب؟ پاسخ خیلی ساده است، نه سرعت تمدن سازی گذشته مثل تمدن سازی های جدید است و نه عمق تصرف آنها. به قول فروید، عمق تصرف تمدن در زندگی فرهنگی و سنت فرهنگی جوامع به اندازه ای این دوران نبوده است. در واقع تمدن های گذشته با سنت ها عجین بوده اند این تمدن جدید است که با سنت و با گذشته نمی تواند عجین شود و در یک دوگانه ای کاملاً تضاد آمیز، سنت را در مقابل تجدد و فرهنگ را در مقابل تمدن و گذشته تاریخی را در مقابل آینده پرشکوه قرار می دهد.

نفس این دوگانه به نظر بعضی از اندیشمندان انتقادی مثل استیوارت هال، دوگانه گفتمانی و یک دوگانه ای خودساز است. این تحول در اعماق جامعه و در جای جای گروه های اجتماعی اتفاق نمی افتد و بیشتر در سطح ایدئولوژی است، اما تحول انفسی در سطح فلسفه است. در سطح هستی شناسی و دین یک مردم ممکن است اتفاق بیفتد.

انقلاب ها به این خاطر به ایدئولوژی بسنده می کنند که نمی توانند به عمق فرو بروند. انقلاب های ایدئولوژیک انقلاب های سطحی هستند که ای بسا به ضد خودشان هم تبدیل می شوند ولی به هر حال به اهدافشان می رسند. این خیلی نکته مهمی است.

ما باید این جا بین ایدئولوژی به معنایی که مارکسیست ها تولید کردند با اندیشه، نظر و فلسفه و دین تفاوت قائل باشیم. لذا این که بعضی ها انقلاب ایران را متهم می کنند به انقلاب ایدئولوژیک این امر به خاطر این است که انقلاب ایران را نفهمیده اند. اگر انقلاب ایران یک انقلاب ایدئولوژیک بود بعد از ۵-۶ سال فشار واقعا به ضد خودش تبدیل می شد، چون با ایدئولوژی می شود انقلاب کرد ولی نمی شود تمدن ساخت، تمدن سازی در زمانه ما نیازمند فلسفه است، تمدن سازی نیازمند مفروضات بنیادی است.

دهقانی داشت و نه این که می شد گفت که این آگاهی پرولتاریا و این خود آگاهی نسبت به تبعیض و تضاد در شوروی ایجاد شده است. این انقلاب، پرولتاریایی واقعی نبود. در قرن بیستم ما با ۲ دسته انقلاب مواجه هستیم. یکی انقلاب های آزادی بخش که ضد استعمار است، همان استعماری که در قرن ۱۸ با انقلاب محقق شده بود و با انقلاب تثبیت شده بود. یکی هم انقلاب های ضد سرمایه داری است که انقلاب های مارکسیستی و انقلاب های چپ و انقلاب های سوسیالیستی است مثل انقلاب چین.

من فرق انقلاب های مارکسیستی را با انقلاب های آزادی بخش که بیشتر صبغه ناسیونالیستی داشتند فقط در یک کلمه می دانم آن هم این که انقلاب های مارکسیستی به زعم خودشان دنبال یک گام به جلو رفتن در جامعه بودند ولی انقلاب های ناسیونالیستی بعضاً دنبال یک گام به عقب در جامعه بودند. آن چیزی که مشخص است این است که مدرنیته با هر دو انقلاب نسبت و پیوند عمیقی دارد.

انقلاب الجزایر هم یک چنین ویژگی دارد، انقلاب نیکاراگوئه باز هم چنین ویژگی دارد که در سال ۱۹۷۹ است. انقلاب های آمریکای لاتین یک ویژگی دارد و آن هم این است که با نهضت الهیات رهایی بخش پیوند می خورد.

نهضت الهیات رهایی بخش یک نهضت مذهبی و کاتولیکی بود که در مقابل الگوی منفعل کاتولیسیم واتیکان ایستاد و به الهیات رهایی بخش معروف شد، ولی باز هم نمی شود این انقلاب ها را انقلاب های غیر ناسیونالیستی دانست.

تأثیر تمدنی انقلاب های قرن بیستم - به نظر بنده باز با تسامح می شود با این مقوله برخورد کرد - این است که کشورهای در حال توسعه و کشورهای جهان دوم و جهان سوم را برای همراهی مسالمت آمیزتر با غرب آماده می کند.

اگر انقلاب های قرن ۱۹ یک رویکرد و یک چهره عبوس و خشمگینی داشت ولی انقلاب های قرن بیستم نسبت به اصول مدرنیته و نسبت به سبک زندگی مدرن و نسبت به تکنولوژی مدرن یک نگاه کاملاً مسالمت آمیزی دارد، لذا با غرب می تواند کاملاً همراه بشود.

آنچه که در قرن ۱۹ هفتاد اتفاق افتاد در اواخر قرن ۱۹ آغاز شده بود ولی در امثال نهضت گاندی به ثمر نشست. همه آن چیزهایی که باعث جشن استقلال در این کشورها می شود این ها به نوعی با انقلاب بوده است.

مثلاً هند از یوغ ۴۰۰ سال استعمار انگلستان آزاد می شود ولی اتفاقاً بعد از این انقلاب بهترین روابط را با انگلستان دارد، در واقع نوعی روابط ائتلاف آمیز و همکاری برای رشد مستعمره قبلی و کشور استقلال یافته و انقلابی فعلی.

این جا آن حرف هایی که در انقلاب فرانسه هم گفته می شد معنی پیدا می کند یعنی نظریه «ترمیدور» که می گفتند انقلاب فرزندان خود را فرو خواهد خورد. در واقع انقلاب های قرن بیستم غالباً بعد از یک چند صباحی ناچارند در دامان مدرنیته فرو بخلند.

## انقلاب اسلامی

انقلاب یک تحول سراسری برای نفوذ یخشیدن به مفاهیم سطحی است، لذا ما مفهوم انقلاب به آن معنا را در مورد انقلاب اسلامی خودمان قبول نداریم به نظر می رسد مفهومی به نام ثوره و اشاره که در مورد انبیاء ارائه شده است و نازل به برانگیختن انسان ها و برانگیختن افکار و اعماق جان انسان هاست، خیلی عمیق تر از انقلاب است.

## دو نگاه

### کلمه رولوشن -

Revolution - ناظر به این

که چه کسی متحول

می شود نیست، اما اشاره

ناظر بر این است که چه

کسی متحول می شود.

رولوشن به نفس تحول

اصالت می بخشد ولی

اشاره و تحول انفسی که

ما می گوئیم به اینکه چه

کسانی و چگونه متحول

بشوند هم اشاره دارد. لذا

ثوره خیلی عمیق تر از

انقلاب است



## پی نوشت

- ۱- مدیر گروه فرهنگ و ارتباطات مرکز تحقیقات میان رشته ای دانشگاه امام صادق (علیه السلام)
- 2- Revolution
- ۳- وی را رهبر انقلاب آمریکا دانسته اند
- 4- Alexis de Tocqueville
- 5- Leviathan
- 6- Thomas Hobbes